

فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوازدهم

شماره ۴۷، تابستان ۱۳۸۳

نگرش نشانه‌شناسانه به جنگ : نمونه جنگ تحمیلی *

علیرضا سلیمانی **

دکترای علوم سیاسی و

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

تاریخ دریافت مقاله : ۸۳/۴/۳

تاریخ تأیید مقاله : ۸۳/۴/۱۵

صفحات مقاله : ۲۳-۴۳

چکیده

مقاله حاضر، شروع جنگ ایران و عراق را از منظر نوعی جامعه‌شناسی تفسیری (نشانه‌شناسی) مورد مطالعه قرار می‌دهد. بدین منظور بخش اول مقاله به ارائه یک بحث نظری در این چارچوب اختصاص دارد و بخش دوم نیز تلاش دارد تا از رهگذر دستاوردهای این نگرش در تحلیل و تبیین علل مشروع جنگ عراق علیه ایران و نیز در فهم شکست نظامی عراق در رویارویی با مردم و نیروهای داوطلب استفاده کند. پدیده جنگ یک وجود عینی محض که مستقل از تفسیر بشری باشد، نیست. هر انسان تفسیری از این پدیده دارد و با همان تفسیر به جنگیدن، ننگیدن، بی‌طرفی و ... روی می‌آورد. نشانه‌شناسی از پدیده جنگ معطوف به چگونگی تحول معنا به قدرت نزد افراد و تحول آن به استراتژی رزمنده است. این استراتژی رزمنده است که می‌تواند چندسویه باشد؛ یا در جهت تقویت استراتژی فرماندهان قرار گیرد و آن را تحکیم بخشد، مانند مقاومت‌های مردمی ساکنان مناطق اشغال شده ایران و مقاومت نیروهای داوطلب و اعزامی به جبهه‌ها که در یک فرآیند حتی استراتژی نظامی ایران را نیز شکل بخشید؛ و یا در مخالفت با استراتژی فرماندهان به کار افتد، مانند آنچه که باعث شد استراتژی نظامی منسجم صدام حسین را در تحقق اهداف نظامی ناتوان سازد.

* * * * *

کلید واژگان

جامعه‌شناسی جنگ، نشانه‌شناسی، استراتژی ملی، استراتژی نظامی، استراتژی رزمنده،

تهاجم نظامی عراق به ایران، مقاومت مردمی ایران علیه تهاجم نظامی عراق

* مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری تخصصی علوم سیاسی علیرضا سلیمانی با عنوان نگرشی جامعه‌شناختی به

جنگ ایران و عراق - رهیافت نشانه‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، می‌باشد.

** E_mail : arsoleimani@yahoo.com

مقدمه

چرا نیروهای نظامی عراق به استعداد ده لشکر آماده، که از یک استراتژی نظامی منسجم نیز برخوردار بودند، نتوانستند اهداف نظامی خود را در ابتدای شروع جنگ تحقق بخشند؟ و برعکس چگونه نیروهای مردمی مناطق جنگی ایران و مقاومت‌های پراکنده گروه‌های کوچک و داوطلب اعزامی از شهرها و روستاهای ایران توانستند در مقابله با ارتش عراق، آنها را قبل از رسیدن به اهداف نظامی خود زمین‌گیر سازند.

نشانه‌شناسی از پدیده جنگ به عنوان نوعی رویکرد جامعه‌شناختی به چگونگی تحول معنا به قدرت در نزد افراد و تحول آن به استراتژی رزمنده می‌پردازد. بنابراین، در چارچوب نشانه‌شناسی جنگ، پاسخ پرسشهای فوق می‌توان گفت که استراتژی نظامی صدام حسین نتوانست به مثابه یک نشانه معنادار در درون جامعه و به تبع آن در نیروهای رزمی گسیل شده از آن جامعه فهم و ادراک شود به گونه‌ای که این فهم بتواند انگیزه‌های لازم را جهت بروز استعدادهای نظامی آنان فراهم سازد. به عبارت دیگر فهم معنای جنگ و اشغال بخشی از خاک ایران به صورت حقیقتی پذیرفته نشد که بتواند به فرآیند تولید در سازمان رزم کمک نماید؛ در حالی که سازمان رزم نیروهای عراقی در ظاهر خود بیانگر یک قدرت منضبط و منسجم بود.

تهاجم نیروهای عراقی به میهن اسلامی ایران، برعکس توانست برای رزمندگان اسلامی ایران معنای مقاومت در مقابل تهاجم دشمن را در سطح فرهنگ عمومی و ملی ایران قابل فهم نماید. این پذیرش در فرهنگ عمومی ابتدا به صورت فرهنگ پایداری در ساکنان مناطق تحت تهاجم و اشغال شده نمود پیدا کرد و سپس به گسیل نیروهای تازه نفس به جبهه‌ها ارتقا یافت.

این مقاومت در حالی صورت گرفت که هنوز در سطح نخبگان و مسئولان کشوری و لشکری ایران، اثری از یک استراتژی نظامی جهت مقابله وجود نداشت و حتی هیچ‌گونه برنامه‌ای نیز برای منسجم کردن این مقاومت‌های پراکنده و رو به گسترش مشاهده نمی‌شد.

جنگ تحمیلی هشت ساله عراق علیه ایران با اشغال بخشی از استانهای خوزستان، ایلام و کرمانشاه در غرب آغاز شد. رزمندگان ایرانی پس از رفع اشغال، جهت تنبیه متجاوز، عملیاتهای نظامی خود را به درون خاک عراق توسعه بخشیدند. تداوم جنگ از

یک طرف و تحول در عملیاتهای نظامی و صحنه‌های عملیاتی باعث تحول در معانی و تفاسیر از جنگ در نزد رزمندگان و اقشار و گروههای اجتماعی ایران و عراق گردید که به تبع آن در بروز میزان قدرت نظامی نیروهای درگیر در جنگ نیز تأثیر بخشید. چگونگی تحول معنایی جنگ و تأثیر آن بر قدرت و استراتژیهای رزمی، در تمامی دوره‌های مختلف جنگ مورد بررسی این پژوهش نیست، زیرا در حجم یک مقاله نمی‌گنجد، از این رو بررسی مقاله به دوره اول و یا شروع جنگ محدود می‌شود.

زمانبندیهای دوره‌ای متنوعی از جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق برحسب تفاسیر مختلف ارائه شده است. جامع‌ترین زمانبندی عبارت است: ۱- دوران شروع جنگ و پیشروی نیروهای عراقی در داخل خاک ایران (از ۱۹۵۹/۶/۳۱)؛ ۲- دوران عملیاتهای نامنظم نیروهای ایرانی و زمین‌گیر کردن نیروهای عراقی در خوزستان و آزادسازی سوسنگرد (۱۳۵۹/۸/۲۶)؛ ۳- دوران عملیاتهای منظم، که از عملیات ثامن‌الائمه (ع) (۱۳۶۰/۷/۵) آغاز شد و به رفع اشغال و آزادی خرمشهر (۱۳۶۱/۳/۳) منتهی گشت؛ ۴- دوران عملیاتهای هجومی ایران به داخل عراق جهت تنبیه متجاوز (از عملیات رمضان ۱۳۶۱/۴/۲۳)؛ ۵- دوران عملیاتهای هجومی عراق و سقوط فاو (فروردین ۱۳۶۷) که به عقب نشینی‌های ایرانی به مرزها و به تبع آن به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد از طرف ایران انجامید (۲۷ تیرماه ۱۳۶۷)؛ ۶- دوران پایانی جنگ، که به مقاومت سرسختانه رزمندگان ایرانی در مقابل تهاجمات دوباره ارتش عراق در جبهه جنوب جهت فتح خرمشهر و هجوم نیروهای منافقین (سازمان مجاهدین خلق) از جبهه غرب جهت فتح تهران (عملیات مرصاد) برنامه‌ریزی شده بود. هر دو تهاجم بشدت سرکوب شد و عراق نیز در ۲۷ مرداد ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرفت. در نگرش نشانه‌شناسی جنگ، بررسیها معطوف به صحنه نبرد خواهد بود. و در این بررسی نیز ابتدا مباحث نظری نشانه‌شناسی جنگ مطرح می‌شود.

نشانه‌شناسی جنگ

در ابتدا این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان از چیستی جامعه‌شناسی جنگ (نشانه‌شناسی جنگ) سخن گفت؟ همان‌طور که تاکنون مباحثی در باب جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی نظامی و غیره مطرح شده است.

تاکنون مبحث جنگ را بیشتر یا در حوزه مباحث نظامی و یا در حوزه روابط بین‌الملل و تأثیر آن بر صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح کرده‌اند. (ازغندی، ۱۳۷۴، ۱۱) برای نمونه، پژوهشگران صحنه جنگ، دو یا چند ارتش را در زمان رویارویی نظامی با یکدیگر مورد مطالعه قرار داده‌اند. و یا جنگ را در روابط دو یا چند دولت با یکدیگر مطالعه کرده‌اند. البته برحسب ضرورت ممکن است در مباحث فوق جهت برآورد قدرت نظامی نیروهای درگیر، از نقش تاریخی و فرهنگی قومیت‌های مذهبی و فرهنگی حاضر در جنگ و تأثیر آن بر چگونگی شروع جنگ و تداوم و یا پایان جنگ نیز کم یا بیش مطالبی گفته شود، ولی این مباحث و گسترش آنها تاکنون باعث نشده است که نشانه‌شناسی جنگ به عنوان یک فضای پژوهشی نسبتاً مستقل مطرح گردد.

موضوع نشانه‌شناسی جنگ پاسخ به دو پرسش اساسی است که در طول یکدیگر قرار دارند. هر چه پاسخ دقیق‌تری به این دو پرسش داده شود ارزیابی دقیق‌تری نیز از میزان قدرت نظامی و اجتماعی صحنه نبرد ارائه می‌شود.

پرسش اول: چگونگی و میزان تصور حقانیت در توسل به جنگ و یا دفاع و یا بی‌طرفی در نزد گروه‌های اجتماعی حاضر در صحنه نبرد؛ و

پرسش دوم: چگونگی تبدیل تصور حقانیت فوق به تولید قدرت و انسجام نظامی و سیاسی گروه‌های اجتماعی در صحنه نبرد. بنابراین، در نشانه‌شناسی جنگ صرفاً شناسایی گروه‌های اجتماعی و قومی، و بررسی علل و انگیزه‌های آنها در مبادرت به جنگ یا دفاع، مطرح نیست بلکه هدف اصلی برآورد قدرت رزمی آنها در صحنه نبرد از چشم‌انداز رفتار اجتماعی و سیاسی نیروهای اجتماعی و رزمندگان آنها در صحنه نبرد است.

بنابراین جامعه و یا دولتی که می‌خواهد به عملیات تجاوزکارانه علیه سرزمین ملتی دیگر دست بزند، باید از یک قدرت تبلیغی و فرهنگی برخوردار باشد. از این قدرت جهت آغاز حمله تهاجمی موفق و اقناع شهروندان و سربازان در تداوم عملیات نیز مرتب بهره‌برداری می‌شود. همچنین جامعه و یا دولتی که می‌خواهد به عملیات دفاعی علیه نیروهای متجاوز دست بزند، باید از یک قدرت تبلیغاتی و فرهنگی قوی جهت ایجاد امکان یک دفاع قدرتمند از کشور و اقناع شهروندان به دفاع از کشور برخوردار باشد.

این قدرت تبلیغاتی و فرهنگی، برآمده از ایدئولوژیها و مکاتب سیاسی است که از سوی دولتمردان و نخبگان در جامعه منتشر می‌شود. در عراق، اندیشه‌های پان عربیسم - عرب‌گرایی رادیکال - در نظام حزبی بعث منسجم و در جامعه تبلیغ می‌شد. این اندیشه‌ها و مکاتب سیاسی به تولید حقیقتی (ورای صدق و کذب آن) می‌پردازند که برای تولید قدرت به آن نیاز دارند.

حقانیتی که در توسل به جنگ یا دفاع و یا بی‌طرفی از یک منازعه نظامی در نزد دولتمردان و شهروندان ادراک می‌شود در رابطه مستقیم و یا غیرمستقیم با حقانیتی است که افراد از ایدئولوژیها و مکاتب سیاسی موجود در نزد دولتمردان و شهروندان دو طرف درگیر در جنگ دارند.

گاه ممکن است تصور حقانیت با حقانیت محض و ناب منطبق نباشد، و گاه نیز ممکن است منطبق باشد؛ مشخص کردن تطابق این دو در حوزه علم حقوق است رولان بارت پدیده‌ها را از روش نشانه‌شناسی بررسی می‌کند. اگرچه پدیده جنگ به مثابه یک نشانه در کانون مباحث وی نیست، اما می‌توان از روشی که وی در ساختارشکنی از معنای پدیده‌ها در میان گذاشت، پدیده جنگ را نیز معناشناسی کرد. او افسانه را یک نظام دروغین و غیرحقیقی می‌داند (بارت، ۱۳۷۵، ۳). اما از نظر وی افسانه به مثابه یک نشانه دروغین قدرت آن را دارد که خود را ابدی، جهانی و طبیعی جلوه دهد (همان، ۷۲). در بیان او، افسانه بورژوازی (سرمایه‌داری) یک افسانه قدرتمند و گوهری است (همان، ۷۸-۷۹) ولی افسانه سوسیالیسم کیفیتهای افسانه سرمایه‌داری را ندارد (همان)، افسانه سوسیالیسم یک افسانه ضعیف و یا غیرگوهری است. در بیان حافظ اگر افسانه‌ها بر اساس حق بودن و یا ناحق بودن تقسیم می‌شود، در بیان رولان بارت تقسیم‌بندی دیگر نیز بر آن افزوده می‌شود که مبتنی بر میزان قدرتمندی افسانه‌هاست.

پان‌عربیسم افراطی و خشونت‌گرایی حاکم بر دولتمردان نظام بعثی عراق یکی از این افسانه‌هاست. در بیان رولان بارت سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار درستی و حقانیت قدرت خود را بر اساس پیشرفتهای فنی، علمی و تغییرات نامحدودی که می‌تواند در طبیعت ایجاد کند بنا می‌کند (همان). افسانه سرمایه‌داری با رسوخ در طبقات میانی می‌تواند همچنان تداوم داشته باشد. (همان، ۷۱)

در یک بیان ساده می‌توان گفت گفتارها در طیفی از صدق تا کذب قرار دارند؛ افسانه، گفتار یا نظام صدق نیست زیرا حقیقت و درستی نمی‌تواند افسانه باشد، و گفتار یا نظام کذب نیز افسانه نیست، زیرا نظام یا گفتار کذب بر همه آشکار است و نمی‌تواند قدرتی ایجاد کند.

بنابراین افسانه نظام کذبی است که می‌تواند کذب بودن خود را با حق جلوه‌دادن پوشاند. نمودار زیر می‌تواند وضعیتهای مختلفی از قدرتمندی گفتارها و نظامها و میزان حق و باطل آنها را بیان کند.

وضعیت غیرافسانه‌ای	وضعیت افسانه‌ای	وضعیت افسانه	وضعیت افسانه‌ای	وضعیت غیرافسانه‌ای
	ضعیف	قوی	ضعیف	
←	نظامی ضعیف	نظامی قدرتمند	قدرتی ضعیف	→
نظام کذب یا دروغ آشکار فاقد قدرت		مانند نظام سرمایه‌داری	مانند نظام سوسیالیزم	نظام حقیقت، نظام قدرتمند نظام انقلابی

استراتژی رزم در فهم افراد و گروههای اجتماعی

حال دوباره به پرسش دوم برگردیم؛ یعنی چگونه تصور حقیقت فوق به تولید قدرت و انسجام نظامی و سیاسی گروههای اجتماعی در صحنه نبرد کمک می‌کند؟ پاسخ به این پرسش، جامعه‌شناسی تفسیری مبتنی بر نشانه‌شناسی را به سمت و سوی جامعه‌شناسی جنگ و صحنه‌های نبرد سوق می‌دهد.

میشل فوکو معتقد است در استراتژی مبارزه، نیروها و گروههای اجتماعی در هم حل و ادغام نمی‌شوند، سرشت خاص خود را از دست نمی‌دهند و با یکدیگر خلط نمی‌گردند؛ بلکه هر یک برای دیگری نوعی حد و مرز همیشگی و نقطه عقب‌نشینی احتمالی را تشکیل می‌دهد (دریفوس، ۱۳۷۶؛ فوکو، سوژه و قدرت، ۳۶۱). فوکو معتقد است که روابط قدرت در یک شبکه معنایی است که متکفل نظم اجتماعی می‌شود (همان، ۳۱۴-۳۱۳). بنابراین اگر حتی بعضی از سازمانها و یا ارتشها نیز در یک رویارویی نظامی منهدم و از هم پاشیده شوند، این به معنای آن نیست که نظام معنایی متکفل نظم اجتماعی نیز از هم پاشیده است؛ بلکه نیروهای اجتماعی سعی می‌کنند به گونه‌ای عقب‌نشینی نمایند که نظم اجتماعی خود را مجدداً حفظ کنند.

گروه‌های اجتماعی براساس میزان قدرتی که برآمده از نظام صادقانه و یا افسانه‌ای آنهاست، در صورت شکست، دوباره در مقابل یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند و استراتژی مبارزه خود را سامان می‌بخشند. این استراتژی مبارزه ممکن است اشکال رزمی و غیررزمی به خود بگیرد، ولی حد و مرز همیشگی خود را در مقابل آنچه که به "دیگری" معروف است حفظ می‌نماید. در این زمینه می‌توان نمونه‌های بی‌شماری را مثال زد: شکست ارتش ژاپن در جنگ جهانی دوم و تسخیر این کشور از سوی نیروهای آمریکایی، باعث نگریدید که ژاپنی‌ها در مقابل آمریکایی‌ها فاقد استراتژی مبارزه شوند، بلکه استراتژی مبارزه آنها به شکل غیررزمی متحول شد. چه بسا ممکن است گروه‌های اجتماعی دوباره به سوی یک استراتژی نظامی در مقابله با "دیگری" کشانده شوند. برای نمونه ارتش اسرائیل در سال ۱۹۸۲ برای انهدام مقاومت جنبش فلسطین به لبنان وارد شد و بسرعت نیز تا بیروت تاخت و یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین و جمعی از فلسطینی‌های مبارز را از خاک لبنان اخراج کرد و جمعی دیگر را نیز در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا به خاک و خون کشید. ولی این حضور در شبکه معنایی اجتماعی لبنان، معنایی اشغالگری لبنان از سوی اسرائیل را تجسم بخشید. بنابراین حقانیت حادث شده از مبارزه جهت رفع اشغالگری لبنان به صورت قدرتی رو به تزاید، جنبش مقاومت را به رهبری سازمان حزب‌الله لبنان تغذیه کرد. حال اگر شبکه معنایی اجتماعی لبنان را زیر شبکه‌ای از معانی تعارضات اعراب و اسرائیل بدانیم و باز هم این شبکه گسترده شده را نیز یک زیر شبکه از معانی روابط تعارضاتی اسلام و صهیونیست فرض نماییم، دیگر تصویری که سازمان کوچک و تازه تأسیس حزب‌الله لبنان در سال ۱۹۸۲ از شبکه قدرت حامی خود دارد، بیانگر یک شبکه کوچک نیست. حال اگر در اندیشه و تصورات اعتقادی رزمندگان حزب‌الله، گستردگی شبکه معانی به حوزه نیروهای فراتر از نیروهای حاصل از گروه‌های اجتماعی نیز بسط یابد، این گستردگی بر میزان توانمندی و پایداری آنها در مقابل اسرائیل خواهد افزود؛ برای نمونه اعتقاد آنها به برخورداری از حمایت نیروهای الهی می‌تواند امید آنها به نصرت الهی بر دشمنان را افزایش دهد.

در نشانه‌شناسی جنگ اگرچه به تصویری که از گستردگی شبکه معانی در نزد نیروهای معارض وجود دارد، توجه می‌شود ولی بهتر است برآورد میزان قدرت

مقاومت نیروهای رزمی حاضر در صحنه نبرد به میزان حمایتی که از رزمندگان در صحنه جنگ از سوی اقبال و گروههای اجتماعی همان جامعه می‌شود نیز گسترده گردد. از این رو میزان حمایتی که حزب الله در مقاومت علیه اشغالگران از جامعه لبنان کسب می‌کند بایستی با میزان حمایتی که ارتش اسرائیل برای حضور خود در جنوب لبنان از مردم اسرائیل کسب می‌کند، مقایسه شود.

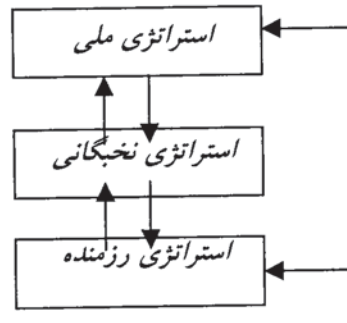
سطوح استراتژی در جامعه‌شناسی جنگ

همان‌طور که گفته شد، جامعه‌شناسی جنگ معطوف به برآورد توان رزمی نیروهای اجتماعی در صحنه نبرد است. از این رو ضرورت دارد، تبیین استراتژی را در حوزه نظری از محدوده یک تبیین نخبگانی خارج سازیم. استراتژی نخبگانی مجموعه‌ای از سطوح استراتژی است که از سوی نخبگان یک جمع، گروه یا ملت تدوین می‌شود. پژوهشگران در محاسبه‌های مدرنیستی و یا رایج از صحنه جنگ، تلاش خود را معطوف به درک و فهم استراتژیهای نخبگانی می‌کنند. آنان این استراتژیها را در سطوح استراتژی امنیت ملی، دفاع ملی، نظامی و عملیاتی و یا تاکتیکی، خواه مدون یا غیرمدون، نوشته دست نخبگان می‌دانند. و با فهم این نوشته‌ها تلاش می‌کنند از چگونگی درک دشمن از تهاجم و سمت و سوی تهدیدات دشمن، صحنه نبرد و چگونگی رزم و جنگ اطلاع یابند.

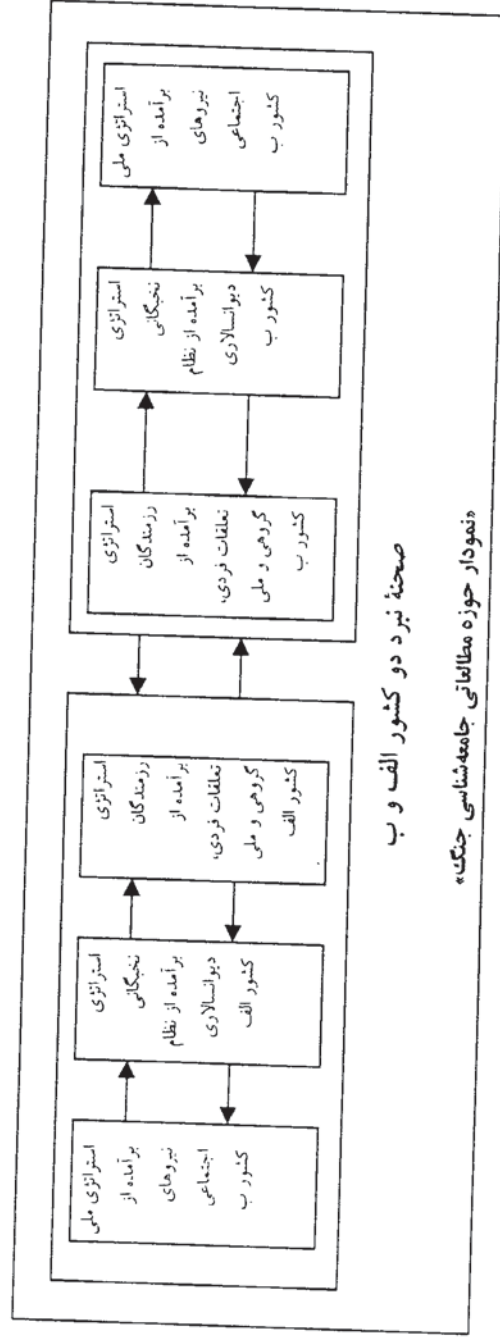
در نشانه‌شناسی با نگرش تفسیری، این نوشته‌ها یا به عبارتی دیگر این استراتژیها، به مثابه متن یا متونی هستند که در نزد نیروهای اجتماعی و رزمندگان صحنه نبرد تفسیرپذیر می‌گردند. به عبارت دیگر، استراتژیهای نخبگانی به مثابه آثاری مکتوب یا غیرمکتوب در نظر گرفته می‌شوند که معانی خود را در متن جامعه باز می‌یابند. بنابراین استراتژیهای نخبگانی به مثابه یک نشانه‌هایی هستند که دلالت معنایی آنها در تفسیر است که جامعه و رزمندگان از آنها می‌کنند. رزمندگان براساس تفسیری که خود از آن نشانه دارند می‌رزمند و با تعلق خاطری که به آن ابراز می‌دارند، میزان مقاومت و یا هجمه خود را در صحنه نبرد شکل می‌دهند.

بنابراین، استراتژیهای نخبگانی را در نشانه‌شناسی جنگ، می‌توان در دو سطح مرتبط با یکدیگر معنا و تفسیر کرد. سطح الف) استراتژی ملی برآمده از محیط و نیروهای

اجتماعی است؛ و سطح ب) استراتژی رزمنده که برآمده از درک او از صحنه نبرد دوست و دشمن است.

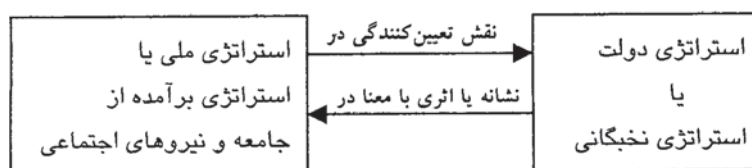


تدوین استراتژی نخبگانی در رسالت رهبران، فن‌سالاران و متخصصان است. تدوین استراتژی امنیت ملی در شورای امنیت ملی است؛ تدوین استراتژی دفاع ملی و نظامی نیز از سوی ستادها و یا شوراهایی به همین نامها در سطح دفاع و پدافند ملی، و وزارت دفاع و ستاد کل نیروهای مسلح صورت می‌گیرد. (Dupuy, ., pp.1323-1324) این استراتژیها چه خوب تدوین شده باشند و یا بد، با تفسیری که نیروهای اجتماعی، با همه تکثر یا وحدتی که در بین خود دارند، مورد حمایت و یا چالش قرار می‌گیرند. رزمندگان به مثابه مفسرانی هستند که تصورات خود را براساس تعلقی که نسبت به تفاسیر نیروهای اجتماعی خود دارند و نیز براساس میزان درکی که از خطر مرگ یا میزان تنبیه و یا پاداشی که از حضور در صحنه نبرد دارند، شکل می‌بخشند. در نشانه‌شناسی جنگ، نقطه تمرکز بر تفسیری است که از استراتژی نخبگانی دولتهای درگیر جنگ در میان نیروهای اجتماعی و رزمندگان صحنه‌های نبرد شکل گرفته است. فهم این تفسیر نیز می‌تواند در میزان برآورد قدرت رزمی در صحنه‌های نبرد کمک کند. مطالب فوق را می‌توان در نمودار ذیل خلاصه کرد:



در یک بیان ساده، صحنه نبرد و جنگ از منظر نشانه‌شناسی به مراتب پیچیده‌تر از آن است که در آن صرفاً نیروهای نظامی را بر پایه تعداد پرسنل نظامی و تجهیزات نظامی محاسبه کرد. به خصوص اگر این نکته را نیز همواره مورد توجه قرار دهیم که صحنه نبرد، در ذات خود بیانگر یک تغییر و تحول دائمی است. یعنی هر اثری مانند یک حادثه رزمی، موفقیت یا شکست عملیاتی در متن جنگ می‌تواند به تفسیر و بازتفسیر در سه سطح استراتژی رزمنده، نخبگان و استراتژی ملی در دو سوی صحنه نبرد منتهی شود.

میشل فوکو برای اولین بار در یک نگرش نشانه‌شناسی مفهوم استراتژی را به جامعه و نیروهای اجتماعی نیز معطوف نمود. از دیدگاه وی این جامعه است که به صورت غیرمدون به تولید استراتژی خود در مقابل دوستان و دشمنان می‌پردازد. در یک نگاه نشانه‌شناسی نیز می‌توان گفت شکل مدون شده استراتژی در نزد نخبگانی خواهد بود که بتوانند آن را به مثابه یک نشانه یا اثر با معنا در نزد جامعه و اکثریت نیروهای اجتماعی بقبولانند.



دگرگونی در استراتژی ملی ایران

استراتژی دولت شاهنشاهی پهلوی در تعریفی که از دوست و دشمن در دهه‌های ۱۳۴۰-۵۰ می‌داد در نزد آحاد ملت با معنا تصور نمی‌شد. ولی تعریفی که امام از دوست و دشمن (آمریکا) می‌داد نشانه‌ای قابل معنا در نزد نیروهای اجتماعی داشت. به این ترتیب قدرت و پایگاه اجتماعی امام بتدریج تقویت و قدرت و پایگاه اجتماعی شاه بتدریج تضعیف گردید و سرانجام به پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منتهی شد.

فروپاشی ارتش شاهنشاهی در دوران انقلاب اسلامی در نزد دولت صدام معنای تضعیف دولت ایران بود، خصوصاً در زمانی که با ارتش عراق نیز مواجه شود. در حالی

که این تصویری افسانه‌ای و دروغین بود. فروپاشی یک ارتش را نایستی به مثابه فروپاشی استراتژی ملی معنا کرد. قدرت ملی ایران در دوران انقلاب به قدری گسترده و توانمند بود که توانست از طریق یک نمایش قدرت در صحنه‌های تظاهرات خیابانی، ارتش شاهنشاهی را در درون ملت ذوب کند و آن را از هواداری نسبت به نظام سلطنتی محمدرضا شاه به سوی یک ارتش با علایق مذهبی و اسلامی تحول بخشد. این قدرت چون برآمده از توانمندی ملی ایران و دوران بسیج انقلابی بود، می‌توانست ابزارهای لازم را در زمان ظهور و حضور تهدیدگرانه ارتش بعث عراق در اشغال بخشهایی از سرزمین ایران به دست آورد، و رزمندگان را به سوی جبهه‌های نبرد گسیل نماید.

دوران انتقال انقلابی قدرت از رژیم شاهنشاهی به نظام اسلامی (۵۹-۱۳۵۷) در نزد نیروهای انقلابی به معنای تحولی قدرتمندانه ادراک می‌شد. در آن زمان نیروهای مردمی و انقلابی ایران نبود یک استراتژی نخبگانی منسجم را در نزد دولتمردان ایرانی در صحنه رویارویی با نیروهای مهاجم عراقی، نشانه یک ضعف و شکست معنا نمی‌کردند بلکه آن را طبیعی و برآمده از شرایط انقلاب می‌یافتند. این معنایابی صحنه نبرد در نزد رزمندگان انقلابی بود که به استراتژی رزمی آنها از جمله شناسایی دشمن و تعیین صحنه نبرد اصلی منتهی شد. هجوم رزمندگان در سالهای اولیه انقلاب به صحنه‌های نبرد در کردستان علیه گروههای ضدانقلاب (حزب دمکرات کردستان ایران و کومله و سایر گروههای معارض با انقلاب)، همچنین در حضور آنها در صحنه نبرد خوزستان، خرمشهر، آبادان ... علیه نیروهای متجاوز عراقی، بر این مطالب تأکید دارد که جنگ پیش از آنکه برآمده از رویارویی استراتژیهای نخبگانی باشد، برآمده از استراتژی نیروهای اجتماعی و تفسیری است که رزمندگان از دشمن و صحنه نبرد دارند. در جنگ ایران و عراق، بحرانهای داخلی ناشی از فشارهای تجزیه‌طلبانه گروههای معارض ضدانقلاب در کردستان، سمت و سوی استراتژی ملی ایرانها را علیه آمریکا و صدام حسین به عنوان نوکر آمریکا سوق داده بود. رهبری انقلاب، امام خمینی (ره) و بیشتر مسئولان اوایل انقلاب در تدوین استراتژی نخبگانی حدی از تهدیدات دشمن و صحنه نبرد را تصور می‌کردند. اگرچه این تدوین در سطوح استراتژی نظامی به آن حد از بلوغ خود نرسیده بود که به‌طور دقیق بتواند زمان حمله دشمن، صحنه نبرد و میزان

یگانهای تهاجمی عراق را پیش از تهاجم محاسبه نماید. برای نمونه جنگ سنندج در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۹ در پی ممانعت ضدانقلاب داخلی از اعزام نیروهای ارتش به مرز ایران و عراق، شروع شد. این جنگ به مثابه نشانه‌ای بود که در فهم عمومی مردم ایران تهدید به هم پیوسته‌ای از ضد انقلاب داخلی و دولت عراق و آمریکا را به نمایش گذاشت.

ایران در زمان تهاجم نظامی عراق

جنگ ایران و عراق به صورت رسمی و علنی با تجاوز نظامی دولت عراق در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ آغاز شد و در طول مدت هشت سال به طولانی‌ترین جنگ متعارف قرن بیستم تبدیل شد. (Hiro, 1991) دیلیپ هیرو می‌گوید منازعات نظامی طولانی‌تری در این قرن شاهد بودیم، مانند جنگ ویتنام در دهه‌های ۷۰-۱۹۶۰ و منازعات منچوری بین چین و ژاپن در دهه ۱۹۳۰ ولی در هر دوی اینها جنگ از یک ماهیت داخلی برخوردار بود و جنگ بین دو کشور محسوب نمی‌شد.

از شروع جنگ تفسیرها و تبیین‌های متفاوتی ارائه شده‌است. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طرح کلی روزشمار جنگ، شامل اهم حوادث و وقایع، اخبار و تحلیلها و تفسیرهای روزانه مرتبط با جنگ از بهمن ۱۳۵۷ تا مرداد ۱۳۶۷ را تدوین کرده‌است. براساس این طرح یک فهرست ۵۷ جلدی ارائه شده‌است (مرکز مطالعات ...، ...،) که جلد دهم آن به "شروع جنگ" ۱۳۵۹/۶/۳۱ اختصاص دارد. عناوین ده جلد اول، خود بیانگر آن است که رزمندگان اسلام چه تفسیری از شروع جنگ داشتند. مروری بر این عناوین راهنمایی است بر اینکه متن جنگ را در چه پیش‌زمینه‌ای (Context) از اکثریت ایرانیان باید مطالعه کرد؟

جلد اول: "پیدایش نظام جدید" که به چگونگی فرایند وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ می‌پردازد. جلد دوم "بحران در خوزستان" که با تحولات خونین غائله خودمختاری خلق عرب در خوزستان از ابتدای انقلاب اسلامی شروع می‌شود و پس از سرکوبی آن از سوی نیروهای انقلابی در اواسط سال ۱۳۵۸ و با موجی از اقدامات بمب‌گذاری در مراکز، خطوط، تأسیسات نفتی و مراکز جمعیتی ادامه می‌یابد؛ این اقدامات خرابکارانه تا اواخر آذرماه ۱۳۵۸ تداوم داشت. جلد سوم به مسئله آشوب در

پاوه، چگونگی حذف حسن البکر در عراق، و قدرت یافتن بلامنازع صدام می‌پردازد. جلد چهارم به پذیرش شاه در آمریکا؛ و جلد پنجم به پیامدهای داخلی و جهانی اشغال سفارت آمریکا در تهران به مثابه انقلاب دوم اشاره می‌کند. جلد ششم چگونگی روی کار آمدن بنی‌صدر و بدفرجامی اولین رئیس جمهور ایران، و تقلیل سطح روابط ایران و عراق از سفیر به کاردار را بررسی می‌کند. و جلد هشتم به مسئله قطع رابطه آمریکا با ایران و تشدید جنگ سرد عراق علیه ایران اختصاص دارد و محاصره اقتصادی [آمریکا] و کودتای نوژه به عنوان آخرین گامهای آمریکا و عراق پیش از جنگ را نیز مورد اشاره قرار می‌دهد. جلد نهم به چگونگی قرار گرفتن ایران و عراق در آستانه یک جنگ تمام عیار می‌پردازد. در این جلد به چگونگی لغو قرارداد یک جانبه ۱۹۷۵ از سوی صدام اشاره می‌کند و همان‌طور که گفته شد در جلد دهم به شروع جنگ می‌پردازد.

مروری بر عناوین مجلدهای فوق کاملاً بیانگر این مطلب است که شروع جنگ را باید در چارچوب همکاریهای آمریکا با عراق در مقابله با انقلاب اسلامی ایران فرض کرد. انقلابی که توانست در یک سال و هشت ماه پس از پیروزی خود تمامی توطئه‌های خصمانه از جمله بحرانهای عظیم داخلی مانند جنگ خونین در کردستان و خوزستان را پشت سر بگذارد و طرحهای کودتایی از جمله کودتای نوژه را سرکوب کند. از این رو، جنگ پدیده، امر اجتناب‌ناپذیری بود که انقلاب اسلامی ایران می‌بایست با آن مواجه می‌شد. (درودیان، مجله سیاست دفاعی، ۱۳۷۶)

بنابراین، در فهم نیروهای برآمده از انقلاب مواجهه با جنگ عراق چیزی نبود که در استراتژی ملی قابل فهم نباشد. نکته‌ای که نسبت به آن غافلگیری صورت گرفت در عدم تدوین یک استراتژی نظامی مقابله بود که در آن، زمان حمله عراق و ارزیابی از تعداد لشکرهای عمل‌کننده تهاجمی دشمن و مکان عملیات مشخص باشد؛ و یا بتواند استراتژی چگونگی مقابله با نیروهای دشمن بعثی عراق را پیش‌بینی نماید.

صدام حسین قدرت انقلاب و استراتژی ملی برآمده از آن را در رویارویی با دشمن خارجی نادیده گرفته بود. صدام حسین نبود یک استراتژی نخبگانی (نظامی) را برای ایران در رویارویی با نیروهای تهاجمی‌اش در زمان شروع حمله نقطه ضعف اساسی ایران می‌دانست. صدام حسین از فتح چندروزه خوزستان به آسانی سخن گفت. البته ارزیابی صدام حسین از نبود یک استراتژی نظامی جهت مقابله با عراق صحیح بود؛

زیرا اساساً استراتژی نظامی همان‌طور که گفته شد در سطح نخبگان هر کشور تدوین می‌شود و حال با مناقشاتی که در ایران در سطوح نخبگان، خصوصاً در سطح نخبگان نظامی وجود داشت، کاملاً مشخص بود که استراتژی نظامی جهت مقابله در یک سال پس از انقلاب قابل حصول نیست.

مسئولان عالی تصمیم‌گیر در میانه یک میدان منازعات نخبگانی در بین دو سطح ریاست جمهوری - بنی‌صدر - رهبری امام خمینی(ره) و نیروهای انقلابی قرار داشتند. همچنین بی‌اعتمادی به ارتش ایران نیز در اوج خود بود؛ از یک طرف فرآیند پاکسازی امرای ارتش از فرماندهان وابسته به نظام سلطنتی در جریان بود و از طرف دیگر امکان وقوع کودتا از درون ارتش علیه انقلاب، همانند آنچه که در دوران جنبش ملی شدن نفت علیه دولت مصدق اتفاق افتاد در افکار عمومی و دولتمردان انقلابی کاملاً متصور بود. این شرایط عملاً امکان فرصت تدوین یک استراتژی نظامی را از نخبگان دلسوز به انقلاب سلب کرده بود. خصوصاً زمانی که کودتای نوژه به وقوع پیوست، تمامی تصورات و گمانه‌زنیها نسبت به میزان حمایت و هواداری ارتش از انقلاب دچار تردید شد. البته ممکن است برای کسانی که فرآیند چگونگی شکل‌گیری استراتژیهای نخبگانی آشنا نیستند تصور شود که دولت ایران در انجام عملیات بازدارندگی و دیپلماسی فعال در مانعیت از عراق به حمله مقصر بوده است. منوچهر پارسا دوست در این زمینه می‌گوید: «دولت جمهوری اسلامی ایران، در آن زمان، در هیچ یک از اقدامات برای جلوگیری از فاجعه جنگ که عراق مصمم به شروع آن بود کوششی نکرد و جنگ با ضربات سهمگینی که به هستی هر دو ملت ایران و عراق وارد می‌نمود در آستانه زمان قرار گرفت» (پارسا دوست، ۱۳۶۹، ۳۴۰-۳۳۹). البته نتایج بر این اصل منطقی قرار دارد که هزینه پیشگیرانه اول کمتر از هزینه‌های سرسام‌آور جنگیدن است. همان‌طور که گفته شد اقدامات پیشگیرانه مشروط و مسبوق به تدوین یک استراتژی امنیت ملی و سپس یک استراتژی نظامی است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از دولتی که هنوز به مفهوم واقعی شکل نگرفته چنین توقعانی را داشت. تشکیل نهادهای حکومتی در سالهای ۵۹-۱۳۵۸ مانند ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و غیره صرفاً تحقق اسمی و نه عملی دولت ایران بود؛ و اساساً تمام عجله‌ای که عراق در

تجاوز نظامی به ایران داشت مبتنی بر این بود که تحقق عملی دولت به فعلیت منتهی نشود، تا او بتواند هرچه سریعتر به مقاصد خود برسد.

عراق در زمان تهاجم نظامی به ایران

ایران مورد هجومه نظامی عراق قرار گرفت (۱۳۵۹/۶/۳۱)، زیرا دولت عراق نشانه ضعف را در توان ملی ایران مشاهده می‌کرد؛ ولی در واقع، چنین وضعی وجود نداشت، بلکه این افسانه پان‌عربیسم بعثی عراق بود که مفاهیمی از قدرت نظامی را به افسانه تبدیل کرده بود. به هر حال، این افسانه‌سازی حکومت محمدرضا شاه پهلوی را قدرتمند می‌دانست و دولتمردان عراق را وادار کرد که با او قرارداد ۱۹۷۵ را امضا نمایند؛ و حکومت برآمده از انقلاب را فاقد قدرت لازم می‌دانست و همان دولتمردان را وادار کرد که آن قرارداد را پاره کنند. به هر حال درکی غیرواقعی و غیرحقیقی از این دو جایگاه قدرت، در نزد دولت عراق و رهبران آن به وجود آمده بود که به تغییر استراتژی نظامی آن کشور از صلح به جنگ انجامید.

به صورت بسیار خلاصه می‌توان گفت که عراق قبل از آغاز حمله نظامی خود قدرت ایران و عراق را این‌گونه فهم می‌کرد: عراق یعنی دولتی مستقر و باثبات، با یگانهای نظامی منظم و منضبط؛ و ایران یعنی دولت فروپاشیده ناشی از تحولات انقلابی با یگانهای نظامی مسئله‌دار و از هم پاشیده؛ ایران فاقد جایگاهی درنظم شبکه‌ای قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای، زیرا شعار نه شرقی و نه غربی ایران چنین چیزی را نیز متصور می‌ساخت؛ و در عوض عراق (با سقوط شاه) دارای جایگاه بهتری در نظم شبکه‌ای قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی. همان‌طور که گفته شد کار افسانه‌سازی و طبیعی‌سازی و تاریخ‌مند کردن یک پدیده پیچیده، مصنوعی و غیرتاریخی است. بنابراین شروع جنگ با ایران برای دولتمردان عراق هم بسیار ساده بود و هم در یک جایگاه طبیعی در اعتلای تاریخی نژاد عرب قرار داشت. عراق با درکی ساده شده از مفهوم قدرت و جایگاه آن، هجوم نظامی خود به ایران را افسانه‌سازی می‌کرد. (صدام حسین، ۱۹۸۸، ۴۷-۴۷۸)

افسانه پان‌عربیسم حزب بعث تداوم و جاودانگی‌اش را در پیروزی نظامی می‌دید که به آسانی قابل حصول بود. در این افسانه از قدرت و استراتژی رزمی آحاد ملت و گروه‌های اجتماعی ایران تبیین و جایگاهی مشاهده نمی‌شد. بلکه جایگاه قدرت و

استراتژی رزمی را در امکانات نظامی و پادگانی تصور می‌کرد که در زمان شروع جنگ، خود عراق در منطقه از بهترین نظام انضباط پادگانی برخوردار بود.

میشل فوکو در افسانه‌زدایی از مفهوم انضباط، خصوصاً انضباط پادگانی، این امر را خاطرنشان می‌سازد که انضباط ضرورتاً یک قدرت عاشقانه و با جلوه برخورداری از یک رابطه مریدی و مرادی بین فرماندهان و نیروهای تحت امر نیست؛ بلکه در عصر دولتهای مدرن، بیشتر شاهد یک نظام قدرت و مقاومت هستیم. (فوکو، ۱۳۷۰،)

استراتژی نظامی فردمحور صدام حسین همراه با توانمندیهای متجلی در یک نظام پادگانی، شروع جنگ را رقم زد. این استراتژی در همان ابتدا ناکارآمد شد. ده لشکر رزمی تهاجمی تصویری خارق‌العاده از قدرت را در ذهن صدام متصور می‌کرد، خصوصاً اینکه این نیروهای هجوم کننده نه تنها هیچ لشکری نظامی را در جلوی خود و در آن سوی مرز نمی‌دید بلکه حتی گزارشهایی از یگانهای رزمی نظامی کوچک در حد تیپ و یا گردان را نیز مشاهده نمی‌کرد. عبدالحلیم غزاله، وزیر دفاع اسبق مصر نیز می‌گوید: «صدام اعتقاد داشت که موفق به کسب پیروزی آسان بر ایران خواهد شد و به این ترتیب جایگاه منطقه‌ای خود را تقویت خواهد کرد و به آرزوی خود یعنی تبدیل شدن به بزرگترین رهبر منطقه خلیج فارس، نائل می‌آید. و به این وسیله مرکز فرماندهی امت عرب را، حداقل در منطقه خلیج فارس، در دست می‌گیرد، زیرا وی تصور می‌کرد که از امت عرب در برابر خطر فارس حمایت می‌کند.» (ابوغزاله، ۱۳۸۰، ۲۵-۲۴) ابوغزاله می‌افزاید: «همه تحلیلگران سیاسی و نظامی بر این عقیده‌اند که حکومت عراق به حکم طبیعت و منافع خود فرصتی استثنایی برای نقض قرارداد ۱۹۷۵ و بازپس‌گیری شط‌العرب پیدا نموده‌است.» (همان)

نشانه‌شناسی در روش پژوهشی به معنای این «حکم طبیعت» در افکار و اذهان فردی و جمعی ارجاع می‌دهد. به هر حال در حقیقت هم حکم طبیعت نیز بر افزایش قدرت هر فرد حکم می‌دهد. در افسانه‌سازی از قدرت است که انسان نه تنها قدرت طبیعی بالفعل و بالقوه مخالف و خود را در عرصه اعتراض نمی‌بیند و یا آن را کوچک ارزیابی می‌کند، بلکه ممکن است قدرت دیگران را نیز در راستای قدرت خود ارزیابی نماید. در اینجا حتی به این فرض می‌رسند که در جایگاه یک ناجی و رهایی‌بخش نیز قرار می‌گیرند. این پدیده ناجی‌گری در افسانه پان‌عربی صدام حسین کاملاً مشهود بود.

او در مصاحبه مطبوعاتی به تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۱ می‌گوید: «اگر مردم عرب خوزستان از ما بخواهند ما در آنجا نیز مستقر می‌شویم.» (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، کتاب پنجم، ۴۴) صدام با همین ادله نیز به کویت حمله کرد و در آنجا نیز مستقر شد.

همه خوزستان را عرب و همه آن اعراب را خواستار و مشتاق خود دیدن، روشی است که عملیات نظامی تصرف را ساده و طبیعی جلوه می‌دهد، و در ذهن صدام حسین این امر را متبادر می‌سازد که نیروهای نظامی‌اش همراه با نیروهای آزاد شده و به هم پیوسته از مناطق آزاد شده می‌توانند بنیانهای قدرتمند و حضور و گسترش قدرت صدام را برای وی فراهم سازند.

ولی چرا صدام توانست، استراتژی رزمی خود را دست‌کم در میان نظامیان خود به نشانه‌ای با معنا و قابل فهم بدل سازد؟ البته انضباط پادگانی این ارتش را مجبور می‌کرد که در عملیات نظامی به قصد تصرف سرزمینها وارد شود و به تصرف بخشی از سرزمین خوزستان نیز نائل شد. ولی عرصه و صحنه نبرد، قدرتی بیش از قدرت مبتنی بر انضباط پادگانی را می‌طلبد. این قدرت را در اینجا قدرت عملیاتی رزمنده در مقابل قدرت انضباطی پادگانی تعریف می‌کنیم.

اگر قدرت عملیاتی رزمنده در راستای قدرت انضباط پادگانی قرار گیرد امکان موفقیت نیروهای تهاجمی را افزایش خواهد داد و اگر در مقابل قدرت انضباط پادگانی قرار گیرد بشدت از موفقیت نیروهای تهاجمی خواهد کاست. در دوران شروع جنگ و اشغال ایران تجربه نشان داد که این قدرت در ارتش عراق در طول یکدیگر قرار نگرفتند بلکه بیشتر در تعارض با یکدیگر قرار داشتند. دلایل متعددی برای این امر وجود دارد: اول اینکه، پان‌عربیسیم صدامی، تنها توانست به اندازه‌ای از قدرت افسانه‌ای برخوردار شود که قدرت انضباط پادگانی را در عرصه هجوم و تصرف فراهم آورد ولی این قدرت به اندازه‌ای نبود که بتواند جمعیت مناطق تحت تصرف خود را به اطاعت و همگرایی با نیروهای نظامی وادار نماید. خصوصاً آزادسازی سوسنگرد از سوی نیروهای ایرانی (۱۳۸۲/۸/۲۶)، ابتدای از همپاشی افسانه پان‌عربیسیم در حمایت اعراب خوزستانی از صدام در نزد نیروهای مهاجم نیز بود. دوم: انضباط پادگانی در محدوده دیوار پادگان و در یک نظام تنبیه و تشویق فرماندهی قابل تحقق است ولی عرصه عملیات و صحنه نبرد، فضایی باز برای نیروهای بی‌انگیزه و یا مخالف خواهد بود که

می‌توانند از سیاهی شب و یا در همه‌جا نبرد فرصتهای لازم را برای فرار و یا ترمز از فرماندهی پیدا کنند. مصاحبه‌های بخشی از اسرای جنگی و یا فراریان نظامی عراق شواهد لازم را در این خصوص فراهم می‌سازد. سوم: به هر حال زمانی که نیروهای متشکل در یگانهای مردمی و بسیجی مردم ایران به جنگهای نامنظم علیه صدام برخاستند، مشخص شد که چگونه نظم عملیاتی می‌تواند با نظم پادگانی متفاوت باشد. نیروهای مردمی اگرچه فاقد نظم پادگانی و دوره‌های آموزشی لازم نظامی بودند ولی از قدرت عملیاتی بسیار بالایی برخوردار بودند؛ به عبارت دیگر عکس آن چیزی که در نیروهای رزمنده عراقی مشاهده می‌شد. صدام به‌طور مکرر در جهت افزایش روحیه نیروهای نظامی خود از بی‌آموزشی و بی‌تجربگی نیروهای ایرانی سخن می‌راند. چهارم اینک: مشاهده قدرت عملیاتی نیروهای رزمی و مردمی ایران در عملیاتی چریکی و مقاومت‌های شجاعانه از شهرها خصوصاً در مقاومت مردمی خرمشهر در بی‌انگیزگی و بی‌رغبتی عملیاتی نظامی عراقی‌ها تأثیر می‌گذاشت. این تأثیر به‌طور عمده خود را در غیرواقعی و غیرحقیقی بودن افسانه پان‌عرب‌بسم صدام متجلی می‌ساخت.

میشل فوکو رابطه خاص بین قدرت، حق و حقیقت را برای سازماندهی جامعه کاملاً ضروری می‌داند. (همان) آیا پان‌عرب‌بسم افراطی و خشن بعضی توانست عوامل قدرتمندسازی افسانه‌های نظامی خود را به همراه داشته باشد، تا به این وسیله بتواند بین قدرت صدام و ایجاد حق و حقیقت از صدام در میان جمعیت مناطق متصرفه ایجاد یک سازمان اجتماعی نوین را سامان بخشد؟ جواب منفی بود.

حتی مقاومت‌های مردمی اهالی خوزستان قدرت سازمانی رزمی وی را نیز آسیب‌پذیر ساخته بود. فوکو می‌گوید: «قدرت هرگز از جست و جو و پرسش درباره حقیقت و ثبت آن باز نمی‌ایستد.» (همان) اگر نظم و تابعیت، تجلی قدرتی است که نمایی از حقیقت را صورت می‌بخشد، پس قدرتی که فاقد این حقیقت باشد، حتی در نوع افسانه‌ای [حقیقت کاذب] آن در مناطق متصرفه نه تنها سامان‌بخش نظم اجتماعی نخواهد بود، بلکه تلقی و تجلی اشغالگری را نیز در پی خواهد داشت. این تجلی خود به خود حقیقت قدرتی را تولید خواهد کرد که نیروهای ساکن مناطق متصرفه را، که خود جویای حقیقتند، به مقاومت در برابر اشغالگران رهنمون خواهد ساخت.

نتیجه‌گیری

برای کسانی که از منظر جامعه‌شناسی تفسیری به انسان و قدرت حقیقت‌جویی وی نظر ندارند و پدیده جنگ را صرفاً از منظر مدرنیستی آن و در کشاکش رزم یگانهای نظامی می‌بینند، زمین‌گیر شدن نیروهای عراقی با ده لشکر مجهز و آماده در اولین مکانهای برخورد جدی با مردم در خوزستان، جای تعجب و سؤال فراوانی است. آنتونی کوردزمن یکی از تحلیلگران جنگهای مدرن و از استراتژیستهای نظامی آمریکایی است که از چگونگی توقف نیروهای نظامی عراق در تداوم پیش‌رویهای خود در استان خوزستان متعجب است. (مهاجرانی، مجله سیاست دفاعی، ۱۳۷۹). ولی پاسخ این سؤال و تعجب در این بود که خوزستان نه به مثابه یک ایالت و یا ولایت و یا بخشی از ملت عربی که خواهان همگرایی با صدام و حکومت بعثی عراق باشند، و نه به یک نشانه معنادار در فرهنگ عمومی عراق و به تبع آن در استراتژی رزمندگان متجاوز عراق، معنایی نداشت؛ بلکه مقاومت خوزستانیها در مقابل نیروهای بعثی نشان داد که افسانه تبدیل خوزستان به عربستان تا چه اندازه کذب است و بطلان دعاوی حقانیت صدام حسین را برملا ساخت. این دو مطلب از یک سو از انگیزه‌های تهاجمی عراقیها کاست و از طرف دیگر ضربه‌پذیری آنها را افزایش داد. ضربه‌پذیری که بیشتر ناشی از بی‌انگیزه شدن نیروهای عراقی در زمان رویارویی با برانگیختگی مقاومت مردمی خوزستانیها بود. حقیقت یک مقاومت انقلابی و ضداشغالگری در روزهای اول جنگ در خوزستان و مرزهای غرب ایران از همان ابتدا در زمین‌گیر شدن ارتش بعث عراق متجلی شد. این زمین‌گیر شدن بر حسب مقاومت نیروهای مردمی خوزستان و نیروهای داوطلب اعزامی و بسیجی از مناطق مختلف ایران متکی بود، و نه بر برنامه از پیش تهیه شده از طرف نیروهای نظامی عراق، امکان ضربه‌پذیری عراقی‌ها را در دور بعدی عملیات نظامی رزمندگان اسلام بیشتر فراهم ساخت.

منابع فارسی

- ۱) ازغندی، علیرضا. *ارتش و سیاست*. تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴.
- ۲) بشیریه، حسین. *جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، چاپ دوم. تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
- ۳) بارت، رولان. *اسطوره امروز*. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۴) درودیان، محمد. "بررسی علل اجتناب‌ناپذیری جنگ ایران و عراق"، *مجله سیاست دفاعی*، تابستان ۱۳۷۶.
- ۵) پارسادوست، منوچهر. *نقش عراق در شروع جنگ، همراه با بررسی تاریخ عراق و اندیشه‌های حزب بعث*، تهران: شرکت سهامی انتشار، پاییز ۱۳۶۹.
- ۶) صدام حسین. *مقتطفات من نظرية العمل البعثية*، اعداد، حسن طوالبه، وزارت الثقافة و الاعلام، ۱۹۸۸.
- ۷) فوکو، میشل. "قدرت انضباطی و تابعیت". در ویرایسته استون لوکس، *قدرت - فرانسائی یا فراشیطانی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۸) ابوغزاله، عبدالحلیم. *جنگ ایران و عراق*. ترجمه نادر نوروزشاد. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۹) مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، کتاب پنجم، *هویزه آخرین گامهای اشغالگر*.
- ۱۰) مهاجرانی، میرسعید. "مقاله تحلیل تهاجم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰: یک رویکرد غربی". *مجله سیاست دفاعی*. تابستان ۱۳۷۹.

English References

- a. Dupuy, Trevor N. : Edited, "International Military and Defence Encyclopedia", Volume 3, Brassye's, Inc. New York.
- b. Hiro, Dilip. *The Longest War : The Iran - Iraq Military Conflict*, Routledge, New York, 1991.

